

جهات نقد در آراء قضایی

حمید اسدی*

دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه خوارزمی

مقدمه

آراء قضایی نتیجه تلاش دادرسانی است که در راستای تحقق عدالت، پس از بررسی و انجام تحقیقات لازم صادر می‌گردد.

قوانین مدونه همچون قالب‌هایی هستند که موضوعات مطرح شده در دادگاه‌ها می‌بایست در یکی از این قالب‌ها جای گرفته و تطبیق پیدا کنند. این مسئله، یعنی تشخیص انطباق قوانین با موضوعات، در شأن دادگاه‌ها و مراجع قضایی است. در همین راستا، دادرس می‌تواند به سایر منابع همچون عرف، قواعد حقوقی و ... نیز تمسک جوید. در صورتی که در امر تطبیق این قوانین، قواعد حقوقی، عرف و ... با موضوعات دادگاه‌ها، رویه دادگاه‌ها با موضوعات مشابه، یک شکل باشد یا اکثر آنها از یک رویه خاص پیروی کنند، می‌توان گفت رویه قضایی شکل گرفته است.

به عنوان مثال طبق ماده ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک، سند باید مطابق با مواد ۴۶ و ۴۷ همین قانون به ثبت برسد. در غیر این صورت در هیچ یک از ادارات و محاکم پذیرفته

*Email: hamidassaidi90@gmail.com

نخواهد شد. با این حال یکی از موضوعات رایج در دادگاه‌ها دعوی الزام فروشنده به حضور در دفتر اسناد رسمی و انتقال ملک طی سند رسمی به استناد بیع‌نامه عادی است. رویه فعلی دادگاه‌ها در این مورد صدور حکم به شرح خواسته است؛ زیرا که هدف قانون ثبت اسناد و املاک تثبیت مالکیت افراد و جلوگیری از اختلاف در مالکیت است این دعوا نیز در همین راستا گام بر می‌دارد. از سوی دیگر رویه دادگاه‌ها در دعوی خلع ید از املاک غیرمنقول ثبت شده، به استناد بیع‌نامه عادی غیر قابل استماع بودن این دعاوی است، چنانکه رأی وحدت رویه شماره ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱۰ هیات عمومی دیوان عالی کشور نیز بر همین مبنا صادر گردیده است.

ناگفته پیداست هر دو رویه، در راستای قواعد حقوقی و نظم اجتماعی است که منتج به نظم عمومی می‌گردد. تبیین و تحلیل یک رأی قضایی آثار مهم و اساسی بر روند صدور رأی توسط دادرسان و حتی بهبود رویه قضایی در مراجع قضایی ایجاد خواهد کرد. از جمله دیگر آثار نقد رأی، آشنایی خود صادرکنندگان آراء و دادرسان با اشکالاتی است که ممکن است در صدور یک رأی با آن مواجه شوند. آراء قضایی از جهات و ابعاد مختلفی می‌توانند در بوته نقد و بررسی قرار گیرند. این جهات خود به دو دسته تقسیم می‌گردند: شکلی و ماهوی

۱. نقد شکلی

۱-۱. نقد شرایط دعوا

شرایط دعوا یکی از مهم‌ترین عوامل در نقد رأی شکلی است. شرایط دعوا، اعم از شرایط عمومی همچون ذی نفعی خواهان، ذی حقی خواهان، ذی سمت بودن خواهان، اهلیت طرفین و شرایط اختصاصی مانند اقامه دعوا در مهلت معین در برخی از دعاوی است. اهلیت قانونی مدعی جهت اقامه دعوا، احراز سمت او به عنوان اصیل یا نماینده در

دعوا و ذینفع بودن ایشان از مواردی است که نویسنده در مقام نقد شکلی باید به آن توجه کند.

۲-۱. نقد ادبی متن رأی

هدف از نقد، بررسی ادبیات و نگارش متن رأی صادر شده است. این نوع نقد می‌تواند پیرامون نحوه نگارش رأی، استفاده از عبارات حقوقی دقیق و مرتبط با مفاهیم آن و نیز جایگاه مطالب بیان شده در متن رأی باشد.

۲. نقد ماهوی

۲-۱. نقد ارکان دعوا

نقد ارکان دعوا تاثیر بسزایی بر روند بررسی و تحلیل یک رأی دارد. هر دعوایی اعم از حقوقی و کیفری از دو یا چند رکن برخوردار است. شناخت ارکان دعوا به دادرس در نحوه صحیح رسیدگی و مدیریت پرونده تا صدور حکم کمک شایانی می‌نماید. این ارکان حسب مورد می‌تواند مرتبط با هر یک از طرفین دعوا یا موضوع دعوا باشد. به عنوان مثال، در دعوای خلع ید احراز دو رکن این دعوا کلیدی است:

- احراز مالکیت رسمی خواهان
- تصرفات بلاجواز (غیرقانونی) خواننده

۲-۲. نقد استدلالی

دادرس با استدلال قضایی رأی خود را توجیه می‌کند. لذا این بخش در قوام و استحکام رأی نقش اساسی ایفاء می‌نماید. گاه در روند صدور یک رأی استدلال اشتباه دادرس منجر به صدور یک رأی ناصحیح می‌گردد. رویه قضایی در صدور رأی بر این است که استدلال دعوا قبل از استنادات آن درج می‌گردد.

۲-۳. نقد استنادی

مستند نمودن رأی به مواد قانونی و قواعد و اصول فقهی - حقوقی به منظور مشروعیت بخشیدن به رأی و پوشاندن لباس قانون به آن است. لذا هر چه مستندات دقیق‌تر و کامل‌تر باشد ظاهر رأی آراسته‌تر و برعکس اگر ناقص یا غیر مرتبط باشد ظاهری پریشان خواهد داشت.

در نقد استنادی، گاه با استنادات اشتباه از سوی دادرس مواجه می‌گردیم. نقد استنادی خود به چند دسته تقسیم می‌گردد. گاه نقد استنادی از آن جهت وارد است که قاضی به یک قانون و ماده ناصحیح و بی‌ارتباط با موضوع دعوا استناد جسته است. همچنین گاه ممکن است، قاضی به یک قانون مرتبط با دعوا استناد دهد لکن آن قانون یا مواد خاص منسوخ باشد. به عنوان مثال ماده ۷۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی اعلام می‌دارد فصل اول قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ منسوخ است. حال قاضی محترم در صورتی که به اشتباه به یکی از مواد فصل اول قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ استناد دهد مشمول همین نقد می‌گردد.

۲-۴. نقد نتیجه رسیدگی (دعوا)

در روند رسیدگی به یک دعوا قاضی با دو جنبه مواجه می‌گردد. رسیدگی شکلی: در رسیدگی شکلی قاضی می‌بایست به عواملی همچون صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوا، صلاحیت و اهلیت طرفین دعوا و ... توجه نماید. در این حالت قاضی ممکن است قرار رد دعوا، قرار عدم صلاحیت و ... صادر نماید. رسیدگی ماهیتی: در رسیدگی ماهیتی قاضی به ماهیت دعوا ورود نموده و می‌بایست حکم صادر نماید.

در صورتی که قاضی پس از رسیدگی ماهیتی قرار شکلی صادر نماید می‌بایست مورد نقد واقع شود. همچنین در صورتی که از استنادات و استدلال‌های خود نتواند به خوبی استنتاج نموده و حکم ناصحیح صادر نماید مشمول همین نقد است.

حال با توجه به انواع یاد شده، تلاش می‌شود برای هر شیوه نقد، آرای مربوط آورده

شود:

ذکر چند رأی جهت نقد و بررسی

نمونه نخست - نحوه تصمیم‌گیری دادگاه پس از ادای سوگند توسط خواننده در رأی شعبه بدوی به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۰۶۰۰۶۳۶ مورخ ۱۳۹۱/۶/۱۲ صادره از شعبه ۱۸۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران چنین می‌خوانیم:

در خصوص دعوی (ر.م.ی.) به طرفیت (ش. ع.) به
خواست‌های صدور حکم بر الزام خواننده به استرداد عین طلاجات موجود در
قصر هفاکتور که خواهان مدعی است خواننده دعوی یک‌همسر سابقاً یشانمی باشد با مراجع به هم‌معنا
زۀ ایشان اقدام به برداشتن عین طلاها نماید کور نمودهاست و به دلیل عدم
مدارک و اسناد جهت اثبات ادعا یخویش تقاضا یا تیناسوگند خواننده هر از دادگاه نمود که خواهان
دعوی با ادای سوگند، ادعا یخواهان را رد نمود؛ لذا ابهاستناد ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی بند ۴
ماده
۱۴ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه مقرر در رد دعوی خواهان را صادر و اعلامی نماید. رأی صادر
هتقا بتجدید نظر خواهی است.

با تجدید نظر صورت گرفته، شعبه تجدید نظر استان در دادنامه مدنی ۹۰۱۹/۳۰ چنین

تصمیم گرفت:

تجدید نظر خواهی آقای (ر. م.) به طرفیت خانم (ش. ع.) نسبت به دادنامه شماره ۸۷۴-
۹۰/۹/۳۰ صادره از شعبه ۱۸۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران
منسیر صدور قرار رد دعوی تجدید نظر خواهی

خواسته‌الزام خوانده متجدد نظر به استرداد عین طلاجات به
استناد ده فقره فاکتور واردمی باشد؛ زیرا خواهان به
لحاظ فقدان دلایل اثباتی و انکار خوانده جهت اثبات ادعا به سوگند خوانده استناد کرده و دادگاه بد
وییه
استناد مقرر را قانوناً ییندادر سیمد نقرارایتان سوگند خوانده را صادر کرده لیکن پس از سوگند
دخوانده بر عدم مصحّت
ادعای خواهان مرجع بدو یعلی ر عمر سید گیما هیتی، قرار رد دعوی صادر کرده نظر به اینکه ادع
ویاز حشتمقرر اشکلیه
نحو صحیح خطر حشد هو موضوعاً اقتضای رسیدگی ماهیتی و صدور حکم اشتهلند استناد به بند
هماده ۳۴۸ و ماده ۳۵۳
قانوناً ییندادر سیمد نیداد نامتجدد نظر خواه استهر انقض نمود هو پروند جهت رسیدگی ماهیتی
به مرجع محترم بدو یا عاده می شود. این رأی قطعی است.

این رأی از جهات زیر می تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد:

اول اینکه قاضی دادگاه بدوی به رغم رسیدگی ماهوی و ورود در ماهیت، به نحو
شکلی اتخاذ تصمیم نموده و قرار رد دعوا صادر کرده است، در حالی که احراز شرایط
شکلی دادخواست و دعوا مقدم بر ورود در ماهیت می باشد. لذا از آنجایی که ورود در
ماهیت نموده است، می بایست حکم صادر می شد.

در واقع در این مقام دادگاه می بایست با توجه به خواسته خواهان به دعوی رسیدگی
می کرد و پس از اتیان سوگند از سوی خوانده، حکم بر بی حقی خواهان نسبت به استرداد
طلاجات صادر می نمود. همچنین عدم درج مشخصات فاکتورها و ادله خواهان و نیز عدم
درج گردشکار در رأی، اشکال دیگری است که به این رأی وارد است.

نقد دیگری که به این رأی وارد است نحوه نگارش رأی در ابتدا رأی است. همسر سابق فرد خواهان بودن، هیچ تأثیری در رویه دادگاه و صدور رأی ندارد و لزومی به درج این مساله نیست؛ زیرا که خواسته رأی نیز ارتباطی به این مساله ندارد.

دادرس محترم در حالی عدم ارائه اسناد و مدارک از سوی خواهان، جهت اثبات ادعای خویش را در متن رأی درج نموده است که در بند دوم از استناد خواهان به ۱۰ فقره فاکتور یاد می کند. حال جای این سوال است که نقش فاکتورها در این دعوا خواه در مقام عدم پذیرش آن از سوی قاضی محترم و چه در مقام تأیید خالی است. همچنین سوگند زمانی دلیل محسوب می شود که خواننده و خواهان دلیل دیگری نداشته باشند در حالی که در ابتدای این رأی مستند دعوا را فاکتورها ذکر نموده است.

در این رأی، قاضی محترم ابتدا رسیدگی ماهوی نموده است و در مقام صدور حکم قرار رد دعوا صادر نموده است که صحیح نیست. در واقع نقد این بخش با همان بخش اول یعنی شرایط شکلی دعوا مرتبط است. در صورتی که هدف قاضی صدور قرار رد دعوا باشد نباید در دعوی ورود ماهوی کند و چون در این رأی ورود ماهوی نموده است نباید رأی بر قرار رد دعوی صادر می کرد.

نمونه دوم: حکم رد دعوی طلاق و اعتبار امر مختومه

در رأی شعبه ۲۶۸ دادگاه عمومی خانواده تهران به شماره ۱۱۱۸ مورخ ۹۱/۶/۱۲ چنین

آمده است:

در خصوص دادخواست (م. ش.) فرزند (م.) با وکالت (ر. و.) و (م. ر.) به طرفیت (و. ع.) به

خواست طلاق با عناوین تباهی و تیر و نده و کیسند، نکاحیه،

وجود علقه زوجه و تدایم به سبب عقد نکاح ایدام محرز و مسلم می باشد.

۹۰/۱۰/۲۶

در مورد خواسته های تو جهیه اینکهدر مورخه

در خصوص طلاق اظهار نظر شده و از نظر مقتنند، خصوص موضوع عرسید گیشده اظهار نظر.

جاء دفاقد و جاه متقانونیمی باشد و با عنایت به اینکه تفاهت تجدیدیهما از تاریخ صدور رأی دادگاه
 رخنه دادها موجب رسیدگی مجاز د شود؛ لذا دعوی خواهان برابر با قانون نظر حشدهو اعتبار امر مخ
 تومهدارد و دادگاه به استناد بند ۶ ماده ۸۴
 قانونآیین دادرسی مدنی قرار رد دعوی صادر و اعلامی نماید. رأی صادره بحضوریو قلمقرراتظ
 ر قلمد تیسستروز قابل تجدیدنظر در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهرانمی باشد.

با تجدیدنظر خواهی داد یافته، شعبه ۴۷ تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره
 ۹۱۰۳۹۶ مورخ ۹۱/۳/۲۴ چنین رای صادر نمود:

تجدیدنظر خواهی خانم (م. ش.) با وکالت آقای (م. ر.) نسبت به رأی موضوع دادنامه شماره
 ۹۱۰۳۹۶-۹۱/۳/۲۴ صادره از شعبه ۲۶۸
 دادگاه عمومی خوار که بهر صدور قرار رد دعوی به استناد بند ۶ ماده ۸۴
 قانونآیین دادرسی مدنی ایشعار دارد به
 نظر و اداست، زیرا در طلاق حدیث بعد که هر زمان نسبتاً نفر ا هم گرد در هر یک از زوجینمی توانند
 دادخواست طلاق علیه یکدیگر بدهد؛ گاه تسلیم نمایند، بنابراین موضوع عنمی تواند مشمولاً عبا
 را بر مختوم هم گرد؛ لذا با تقض قرار صادره و ندهجته رسیدگی ماهیتیه دادگاه صادر کنند
 مقرار ارسالمی گردد. این رأی ظرف
 روز از تاریخ ابلاغ، قابل رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور است. این رای از جهات زیر
 قابل نقد است:

در بند چهارم متن رأی چنین بیان می کند که اتفاقات جدیدی هم از تاریخ صدور رأی
 پیشین دادگاه رخ نداده است تا موجب رسیدگی مجدد شود. در واقع کلید واژه صدور این
 رأی را می توان در اینجا یافت که چون اتفاق جدید حادث نگردیده است پس این دعوا
 مشمول اعتبار امر مختومه است. کاملاً مشهود است که دادرسی محترم نگاه محدود به

قوانین را بر رأی صادر شده حاکم نموده است. باید به این نکته توجه داشت که هدف و غایت قانون گذار از بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی چیست؟ اگر هدف تنها این باشد که چون طرفین دعوا همان طرفین سابق هستند و موضوع رسیدگی آنها نیز طلاق است پس مستند به بند ۶ ماده ۸۴ باید قرار رد دعوا صادر نمود. لکن مسأله‌ای که حائز اهمیت است ماهیت دعوای طلاق است. طلاق یکی از مفاهیم مهم در حقوق خانواده است که مصادیق و علل مختلفی دارد. در مقام بیان تفاوت طلاق و سایر دعوای مثالی ذکر می‌کنیم:

در یک دعوا که خواسته خواهان الزام به تنظیم سند رسمی است و قبلاً رأی صادر شده است در زمان طرح مجدد این دعوا قرار رد دعوا به دلیل اعتبار امر مختومه صادر می‌گردد. لکن دعوای طلاق می‌تواند مصادیق مختلفی را در برگیرد. طلاق ممکن است به جهات مختلفی مطرح شود و این حق خواهان است که به خواسته او رسیدگی ماهوی شود. طلاق ممکن است به دلیل عسر و حرج ناشی از اعتیاد یکی از زوجین مطرح شود و در طرح مجدد، دلیل خواهان برآی طلاق عدم حس معاشرت باشد که این دو ارتباطی باهم ندارند. یک از ارکان اعتبار امر مختومه جهت دعوا است که می‌بایست با دعوای قبلی یکسان باشد. در دعوای طلاق نمی‌توان چنین پنداشت که یکی از جهات موجد حق طلاق که قبلاً در رابطه با آن حکم صادر گردیده است موجب اسقاط حق خواهان نسبت به طرح دعوای مجدد در همان زمینه می‌گردد. به عنوان مثال حتی ممکن است دعوای طلاق به دلیل اعتیاد زوج باشد لکن این اعتیاد در دادگاه اثبات نگردد. حال پس از ۲ سال مجدداً این دعوا می‌تواند مطرح شود و دلایل و مستندات آن به دادگاه ارائه گردد. در این دعوای ثانی دادگاه می‌بایست مجدداً دلایل و مستندات خواهان را بررسی و اقدام به صدور رأی نماید.

نمونه سوم: عدم رعایت شرایط شهادت نامه در دعوای اعسار

در رأی شعبه ۲۵۰ دادگاه خانواده به شماره ۱۱۳۳ مورخ ۹۱/۶/۱۲ چنین می‌خوانیم:

در خصوص دعوی تقدیم می‌خواهانا آقای (ح. پ.) فرزند (ی.) به طرفیت خوانده خانم (ز. ج.) فرزند (ع.) به خواست‌ها عسار و تقسیم حکوم به (مهریه) نظر به ملا حظ‌ها ادخواست تقدیم می‌وضما می‌پوستاز جمله رونوشت دادنامه شماره ۱۶۱۸ در پرونده کلاسه ۹۰۱۱۳۶ صادره از شعبه ۲۵۰ دادگاه خانواده یکواجرائیه منبیر پرداخت حکوم به، بهمیزان ۳۱۲ سکه تمام بهار آزاد یواستماعاظهارات خواهان منبیر عجز از پرداخت یک جایم حکوم بهواستش هادی چهار نفر از گواهان منبیر عدتمگن مالی یواستماعا عمداً افعات خوانده، دادگاه دعوی مطر و حهر اقر و نبه صحت تشخیص یواستناد آیه شریفه «و انکاند و عسر هف نظر هالیالمیسره» و مواد ۲۰ و ۲۳ قانون عسار، ضمن پذیرش عسار حکم به تقسیم حکوم به ما راند کرد، ۱- پیش‌سطر پرداخت نیستویک عدد سکه تمام بهار آزادی، ۲- الباقیه پرداخت ما هیانهم سکه بهار آزاد یتا استهلاک کامل حکوم بهتوسط خواهان در حق خوانده ص ادرو اعلامی گردد عسار صادر همان عاز توقیف اموال بلا معارض خواهان توسط خوانده نمی گردد، رأی صادر بحضور یظرف ۲۰ روز از تاریخ، قابل تجدید نظر در دادگاه محترم تجدید نظر مرکز استان می باشد.

شعبه ۴۷ تجدید نظر استان تهران در دادنامه شماره ۶۵۹ مورخ ۹۱/۴/۲۸ چنین رای

می دهد:

در خصوص تجدید نظر خواهی آقای (ح. پ.) به طرفیت خانم (ز. ج.) نسبت به دادنامه شماره ۹۱/۴/۲۸-۶۵۹ که به موجب آن شعبه ۲۵۰ دادگاه عمومی تهران حکم به عسار تجدید نظر خواهان و تقسیم حکوم به دادنامه شماره ۱۶۱۸ صادر کرده است. نظر به اینکه مطابق ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۷۹ دادگاه در صورتی حقر سید گیبهد عوار دارد که هر سید گیبها برابر قانون در خواست شد ه باشد دو باتوجه به اینکه مطابق ماده ۲۳

قانون اعسار باید در شهادت نامه پیوسته دادخواست اعسار علاوه بر تصریح به سایر موارد مندر
جدر ماده مذکور مبلغ محکوم به نیز تعیین گردد که در مانحن فیه مقررات ماده یاد شده همراعا
تنشده است لذا مورد اقتضا یصدور قرار داد شده است، بنابراین دادنامه هواجدا ایراد تشخیصی
جوینز تبصره مذکور ماده ۳۴۸ و با استناد به صدر ماده ۳۵۸
همین قانون ضمن تقصیر دادنامه تجدیدنظر خواسته قرار رد دعوی خواهان اعسار صادر و اعلام
می گردد. این رأی قطعی است.

در رأی دادگاه بدوی اشکالات شکلی زیر موجود است:

در متن رأی، بند چهارم باید کلمه پس از، قبل از استماع اظهارات خواهان اضافه گردد.
در بند پنجم مدافعات و اژه‌های نامانوس و غیر مستعمل در ادبیات و نگارش فارسی است.
در این زمینه نیز استفاده از واژه‌های جایگزین همچون دفاعیات خواننده و حتی اظهارات
خواننده مناسب تر است.

در بند پنجم استفاده از عبارت دادگاه «دعوی مطروحه را مقرون به صحت تشخیص»
الزامی به نظر نمی رسد. هدف از ذکر این عبارت اعلام پذیرش خواسته اعسار و تسلیت
محکوم به است از طرفی در صورت بیان چنین عبارتی که در برخی از آراء دیده می شود،
بهرتر بود از عبارت دقیق تری همچون محمول به صحت استفاده می نمود.

در بند ششم استفاده از کلمه مارالذکر حشو و زائد به نظر می رسد. این رأی پیرامون
خواسته زوج مبنی بر اعسار از پرداخت محکوم به یعنی همان مهریه است. در این رأی یک
محکوم به وجود دارد که در ابتدای رأی ذکر شده است. پس لزومی به ذکر این عبارت در
ادامه نمی باشد.

در همان بند ۶ عبارت پیش قسط صحیح به نظر نمی رسد. این پرداخت از سوی زوج
برای تأدیه دین صورت می گیرد و نه پرداخت ثمن معامله و یا نهادی مشابه آن. به همین

دلیل مناسب بود در این مقام، از همان عبارت پیش پرداخت، تعداد بیست و یک عدد سکه تمام بهار آزادی استفاده می‌شد.

اشکال دیگری که در همین بند به نظر می‌رسد عدم شفافیت نوع سکه بهار آزادی است که در بند سوم هم به آن اشاره شده است. سکه بهار آزادی در بازارهای خرید و فروش در دو طرح جدید و قدیم معامله می‌شوند. از طرفی رأی دادگاه می‌بایست قاطع دعوا، شفاف و به دور از هرگونه ابهام باشد. همچنین امروزه هیچ یک از این دو نوع سکه بهار آزادی مشمول انصراف ذهنی مخاطب نمی‌گردد. به همین دلیل می‌بایست در متن رأی به صراحت نوع این سکه بهار آزادی را مشخص می‌نمود.

واژه استهلاک امروزه مستعمل نیست. مناسب بود از همان عبارت پرداخت کامل محکوم به استفاده می‌نمود.

یکی از مهم‌ترین نقدهای ماهوی نسبت به این رأی، نظر دادگاه تجدیدنظر است. دادگاه تجدیدنظر اقدام به صدور قرار رد دعوی خواهان اعسار نموده است. این رأی دادگاه تجدیدنظر مستند به ماده ۲۳ قانون اعسار است. ماده ۲۳ قانون اعسار چنین بیان می‌کند: "مدعی اعسار باید شهادت کتبی لاقفل چهار نفر از اشخاصی که از وضع معیشت و زندگانی او مطلع باشند به عرض حال خودضمیمه نمایند در شهادت‌نامه مذکور باید اسم و شغل و وسایل گذران مدعی اعسار و عدم تمکن او برای پرداخت محکوم به یا دین با تعیین مبلغ آن تصریح شود."

آنچه که مستند رأی دادگاه تجدیدنظر است قسمت انتهایی این ماده است که تعیین مبلغ را در شهادت‌نامه الزامی می‌داند. لکن سوال اصلی اینجاست که آیا عدم ذکر مبلغ در شهادت‌نامه یا همان برگه استشهادیه مذکور می‌تواند موجب صدور قرار رد دعوا گردد.

الف: با توجه به این که در متن ماده مذکور و در سایر قوانین مرتبط ضمانت اجرایی برای این عدم ذکر مبلغ تعیین نشده است، به نظر می‌رسد چنین ضمانت اجرای سنگینی از سوی دادگاه ناروا باشد.

ب: مبلغ محکوم به (مهریه) در دادنامه شماره ۱۶۱۸ که به پیوست بوده، ذکر شده است و از این نظر نیازمند ذکر مجدد در شهادت نامه نیست.

ج: در صورتی که دادگاه تجدیدنظر نگاه سخت گیرانه‌ای را مد نظر قرار دهد، می‌توانست قرار رفع نقص صادر نموده و به دادگاه بدوی ارجاع دهد. این مورد از مصادیق رفع نقص بوده که می‌توانست در دادگاه بدوی نیز رفع گردد. لکن حال با عدم رفع آن توسط دادگاه بدوی، سزاوار نیست دادگاه تجدیدنظر قرار رد دعوی صادر نماید.

